

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۰ ق. - ده شب در کربلا)

۲۵ شهریور ۹۷

خطبه‌ی شب ششم

حمد و سپاس از آن پروردگار کریم و عزیز است که رحمتش گنجینه‌ای است که رمز و راز آن را دل‌های خاشع درک می‌کند؛ دل‌هایی که همواره بر چشمه‌ی غیب الهی مهمان است و آنگاه که ندای حق برخیزد که کجایند پویندگان حق؟ انوارشان جان باطل را بسوزاند و شعله‌ی عشقشان همچون هیزم فرودیان بر گلستان لطف الهی چراغی جاودانه گردد تا عمر زمین شاهد عزتی پایدار و ضلالتی بی‌مقدار باشد.

چه حدیث زیبایی است از سرور عالمیان حضرت زهراى مرضیه (س) و چه مصداق است بر عاشورائیان، دل‌های خاشع و عاشق، در زمان جاودانه است. هر زمان به ندای حق طلبانی که بر علیه باطل قیام کنند لبیک گفته و انوارشان را فرا راه آنان قرار دهند تا سوزانده‌ی باطل شود و همچون عاشورائیان عزتشان پایدار بماند. این سعادت ممکن نشود مگر با شناخت از مقام والای امامت و مودت، مودتی که ثمره‌اش توحید است؛ اطاعت و دور شدن از خودباوری و یقین به فرموده‌ی خداوند حکیم: امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم، ولی شما خدا و پیامبر و صاحب امر شماست پس وجود با برکت و مبارک امام که عقل کل است نعمت و کامل کننده‌ی دین و امرش همچون امر پیامبر و خداوند است کسانی که این را باور کردند از امام اطاعت و فرمان‌برداری نمودند و به سعادت دنیا و آخرت دست یافتند همچون یاران ابا عبدالله (ع) زیرا آنان یقین داشتند که هر عمل و حرکت امامشان بر پایه‌ی حکمت و توقف ایشان نیز از آن سرچشمه گرفته است و آن‌هایی که زیان دیدند و رفتند خود را باور و به توجیهاتی که نفس و شیطان به آنان القا کرده بود عمل کردند و حرکت امام و ماندنشان در کنار ایشان را بی‌حاصل دانستند که جنگ عده‌ی قلیلی با گروه کثیری از دشمنان در بیابان دور افتاده‌ای چه نتیجه‌ای را در بر خواهد داشت و رفتن و ماندن عده‌ای چه تأثیری در یاری امام دارد؟ و هر چه تعداد کمتری کشته

شوند بهتر است. این غافلان ندانسته و نمی‌دانند که امام به غیر از خداوند به هیچ کس و هیچ چیز نیاز ندارد این ماییم که همچون آبی که تشنه در کویر محتاج است به وجود امام عصرمان محتاجیم. پس ای مهمانان کوی یار ما نیز همراه عاشورائیان فریاد می‌زنیم: ای حقیقت طلبان آیین محمد اگر شایسته‌ی شنیدن نجواهایتان گردیدیم پس جانمان را بخريد و آن را از این سرگردانی به طورِ عشقتان متصل کنید تا با شما باشیم. نه برای شهادتتان به سینه بکوبیم بلکه برای فروختنِ جانی به فغان درآییم که خریدارش نفسِ اماره گردیده و ما را به بازار خویش می‌خواند تا متاع رنگارنگ خویش را به ما بفروشد و نفسِ لواحه را بخرد؛ ای وای بر ما، به خانه‌ی مولایمان پناهنده شدیم تا با دستان امامان آن دست نفسِ اماره را پس بزنیم و دست عاشورائیان را با خود همراه کنیم. پروردگارا یاری‌مان کن تا پیمان خویش نگه داریم و به انتظار مولایمان چشم بر آسمانِ رحمت بدوزیم تا مسافرِ طورمان باز آید و توراتی را به جانمان هدیه کند که خود فرموده: منتظرم بمانید، وعده‌ی پروردگارم حق است، من خواهم آمد.

حال به اذن الله و به اذن رسول الله و به اذن مولانا اباعبدالله (ع) خطبه‌ی شب ششم ده شب در کربلا را قرائت می‌کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه‌ی شب ششم

سلام بر اراده‌ای که فرمود: ای آدم، تو و همسرت به هر کجا که خواهید بروید و از هر ثمره‌ای که در کنارتان است بخورید و به آنچه از آن منع شده‌اید نزدیک نشوید. از لحظه‌ی نزول این آیه‌ی کریمه، خط خیر و شر کشیده می‌شود؛ باید مراقب شری که در وجودشان است باشند ولی آن شر، صورت خیر به خود می‌گیرد و جان خلیفه را از ملکوتی که رحمتش تمام وجودش را در بر گرفته به زمینی سخت و تاریک بدل می‌سازد؛ همه چیز در ساعت‌هایی که تجربه‌ای از آن ندارد بسیار کند جلو می‌رود به دنبال ندایی در وجودش می‌گردد؛ این سکوتِ سخت را چگونه درمان کند؟ می‌گیرد،

می‌دود، می‌نشینند، تفکر می‌کند، فریاد می‌زند: ای خالق، این چه سرزمینی است که وجودم را گم کرده‌ام؟ چگونه او را بیابم؟ به طرف کعبه می‌رود؛ ندایی در قلبش او را می‌خواند: غمگین مباش؛ پروردگارت توبه پذیر و مهربان است؛ به دامن پر مهرش بیا تا مجدداً به آغوشش بازگردد؛ و ما فرزندان حضرتش از پدر آموختیم که باید از سرزمینی غریب مهاجرت کرد و کلید رفتنش دفع شری به نام نفس اماره است؛ اوست که ماندن در غربت را می‌ستاید و از بازگشت می‌هراسد پس در شب ششم محرم می‌خواهم یارانم را از این غربت به وصلی مبارک مژده دهم: ای همراهان فرزند پیامبر (ص) به سخنانم با گوش جان توجه کنید تا راز آمدنتان به کربلا را فاش کنم؛ همان‌گونه که می‌بینید اهل‌بیت با من در کنار شما هستند بین آنان و یارانم فاصله‌ای را قائل نشده‌ام پس همان‌گونه که به آنان عشق می‌ورزم شما را دوست دارم آیا این دلیلی برای ماندن نیست؟ هر کس به اندازه‌ی توانش پاسخ می‌دهد و ماندش را به قلم جانش می‌آراید. چه شب عجیبی است؛ برق نگاهشان چیز دیگری را حکایت می‌کند؛ قلب متوجه ملکوت است و دیده به دنبال خاکی که او را به خود می‌خواند؛ این جنگ درون و بیرون کشنده‌تر از تیغ‌های دشمن است. خواب، حکایتی است غریب؛ چشمان بسته شده و سکوت شب، جان‌ها را در خود پنهان نموده. بمانند و یا بروند؟ ماندنشان حاصلی جز مرگ ندارد؛ یاری‌شان هم بی‌حاصل است زیرا پیروزی با باطل است ولی این فرصت را از کجا به چنگ بیاورند؟ کم کم وسوسه‌ی رفتن، تمام ساعت‌هایشان را پر می‌کند؛ توانشان در این درگیری از جانشان جدا شده؛ هنوز باید به این جنگ ادامه بدهند تا ساعت موعود فرا برسد همانند دوستداران اهل‌بیت پیامبر که ساعت‌ها جانشان را در خدمت نام‌هایی سپری می‌کنند که زمان برایشان به یادگار گذاشته است تا گمشده‌ای را بیابند که توان بردنشان را از این غربت ناشناخته دارد اینک می‌خواهم یاری‌تان کنم تا به کنار خواهرم زینب کبری (س) بیایید و او با همان ذخیره‌ای که از امیر مؤمنان (ع) در جانش به ودیعه دارد با شما صحبت کند خوب گوش کنید.

حضرت زینب (س) می‌فرماید: اینک که اجازه یافته‌اید تا در بین جان‌هایی بنشینید که ایمان را از دریچه‌ی قلب پیامبر (ص) تفسیر می‌کنند باید صاحب میراثی گران‌بها

باشید. اگر توان معرفی‌اش را دارید بگویید: این ارث عظیم را در کجا خرج می‌کنید؟ در عبادت‌هایتان؟ در تنهایی‌هایتان؟ در جان گمشده از حق و باطل؟ در میدان مبارزه با گوشت و پوستی که به جانتان چسبیده است تا غیبی را پوشش دهد که در واقع عیان است؟ زبانتان را حرکت دهید؛ بگویید با ثروتی که به ارث بردید چه کردید؟ شما مزد رسولتان را در کجا و در کدام بازار فروخته‌اید و به چه بهایی؟ مودت ارث عظیمی است که بهای دینتان است؛ به یک ساعت و دو ساعت و یک روز و ده روز ختم نمی‌شود. مودت، کلید بازگشتان از این سرزمین غریب است پس آماده باشید؛ هجرتان نزدیک است؛ باجان و مال و فرزند مهاجرت کنید تا پروردگار جان‌هایتان را بخرد. این خرید و فروش همان است که پروردگار فرمود به این خرید و فروش شاد می‌شوید. شادی‌تان را با طعم عصاره‌ی هستی جاودانه کنید و او را بخوانید:

اللهم عجل لوليک الفرج